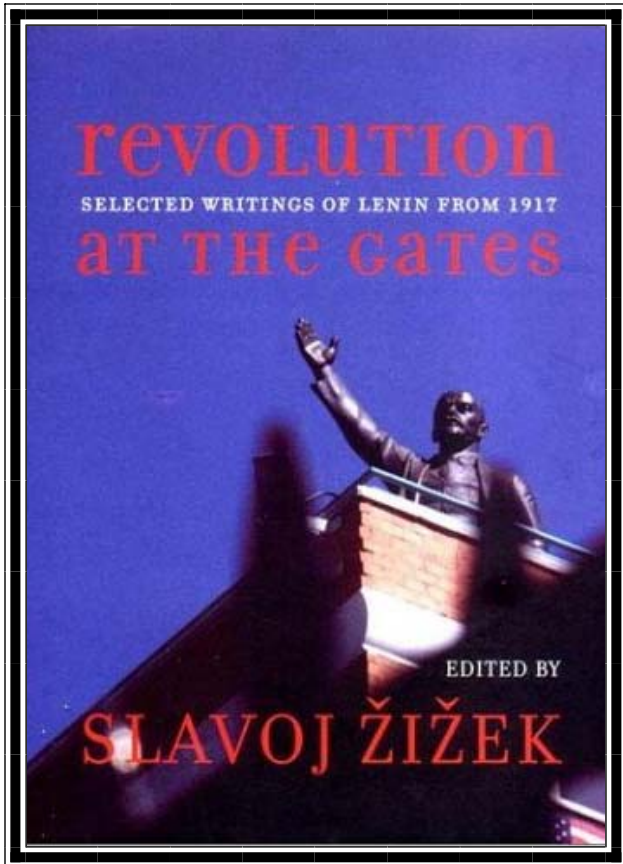


امیر حسن پور



معرفی کتاب

V.I. Lenin, *Revolution at the Gates: A Selection of Writings from February to October 1917*. Edited and with an introduction and after word by Slavoj Žižek. London and New York: Verso, 2002 ; paperback edition, 2004; 344 pages (ISBN 1-85984-546-0)

و. ا. لینن، انقلاب پشت دروازه ها. منتخب نوشته ها از فوریه تا اکتبر ۱۹۱۷. ویراستاری، پیشگفتار و پسگفتار توسط سلاوی ژیزک. لندن و نیویورک: ورسو

Maximilien Robespierre, *Virtue and Terror*. Introduction by Slavoj Žižek. Texts selected and annotated by Jean Ducange. Translation by



رجعت به لنین هدفش نه به صحنه آوردن نوستالژیک
 ”روزگار انقلابی قدیم و خوب“ است، نه تعدیل فرصت
 طلبانه - پراگماتیستی قدیم ”با شرایط جدید“ است،
 بلکه، در شرایط نوین سراسر جهان، تکرار حرکت لنین
 در بازآفرینی پروژه انقلابی در شرایط امپریالیسم و
 کولونیالیسم است

John Howe. London and New York: Verso, 2007, 154 pages (ISBN-13: 978-1-84467-584-5)

ماکسیمیلین روبسپیر. ترور و فضیلت. پیشگفتار توسط سلایوی ژیزک.
 انتخاب متن و توضیحات توسط ژان دوکاین. ترجمه توسط جان هاو.
 لندن و نیویورک: ورسو، ۲۰۰۷

Mao Tse-Tung, On Practice and Contradiction. Introduction by Slavoj Zizek. London and New York: Verso, 2007, 198 pages (ISBN 13: 978-1-84467-587-6)

مائوتسه دون، در باره پراتیک و تضاد. معرفی توسط سلایوی ژیزک.
 لندن و نیویورک: ورسو، چاپ ۲۰۰۷

انتشارات ورسو، یکی از ناشران کتابهای چپ در انگلستان، سری
 جدیدی را تحت عنوان ”انقلابات“ (Revolutions) راه انداخته است.
 ورسو در معرفی این سری می نویسد:

این سری جدید بسیار ضروری، آثار کلاسیک شخصیت‌های کلیدی را
 ارائه می‌دهد که هر کدام در یک دوره قیام عرصه اصلی را اشغال
 کردند. هر یک از این کتابها را یک نویسنده‌ی رادیکال معاصر و عمده
 معرفی می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه این کلمات آشوبگرانه هنوز
 توانائی آن را دارند که الهام بخش بشوند، برانگیزنده باشند و شاید
 انقلابات جدیدی را شعله ور کنند...

تا کنون دو کتاب از این سری منتشر شده است. هر دو را فیلسوف
 معاصر، سلایوی ژیزک آماده کرده است. یکی **روبسپیر: فضیلت و**

ترور و دیگری **مائو: در باره پراتیک و تضاد**. در واقع می‌توان گفت
 که این سری با اثر دیگر ژیزک تحت عنوان **و.ا. لنین: انقلاب
 پشت دروازه‌ها** شروع شد که ورسو در سال ۲۰۰۲ منتشر کرده بود.
 این اثر شامل منتخبی از آثار لنین از فوریه تا اکتبر ۱۹۱۷ است. (۱)
 پیوندهای بین این سه ”شخصیت کلیدی“ در تاریخ انقلاب - روبسپیر،
 لنین و مائو - چیست؟ چرا ژیزک آثار این سه را عرضه کرده و اهمیت
 آنها را در رابطه با شرایط امروز جهان توضیح داده است؟

از کتاب **انقلاب پشت دروازه‌ها** شروع می‌کنم. ابتدا باید گفت که بعد
 از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، منتخبات گوناگونی از آثار لنین به زبان‌های
 مختلف منتشر شد. اما آثاری که ژیزک انتخاب کرده با همه مجموعه-
 های قبلی تفاوت دارد. ژیزک از بین آثار لنین که در طول سالهای
 ۱۸۹۳ تا ۱۹۲۴ نگارش یافته (جمعا ۵۰ جلد) تنها نوشته‌های فوریه تا
 نوامبر ۱۹۱۷ را انتخاب کرده است. و این انتخابی هدفمندانه است.
 هدف ژیزک از انتخاب این مقطع بسیار مهم از زندگی فکری و سیاسی
 لنین نه تاریخ نگاری بلکه بکار گرفتن تاریخ جهت تغییر وضع موجود
 و ساختن آلترناتیوی کاملاً متفاوت است. او همین هدف را در دو
 کتاب دیگر نیز دنبال می‌کند. در معرفی این سه کتاب، توجهم به
 نظرات ژیزک است، نه آثار روبسپیر و لنین و مائو. بحث‌های ژیزک را
 نیز با آوردن نقل قول‌های مفصل از متن ارائه می‌دهم.

لنین

کتاب **انقلاب پشت دروازه‌ها** شامل یک پیشگفتار (ص ۳-۱۲) و
 پسگفتار مفصل (۱۶۷-۳۳۶) نوشته ژیزک و ۱۲ اثر لنین است که
 همه متعلق به دوران تدارک و انجام انقلاب سوسیالیستی می‌باشند
 (نوشته‌های ۱ تا ۴، ۷ و ۸ و ۱۰ در لنین، آثار منتخب، ترجمه فارسی،
 چاپ مسکو و تجدید این چاپ توسط سازمان انقلابی حزب توده ایران
 آمده اند. همچنین نوشته‌های ۱ تا ۱۱ در کتاب **لنین آثار منتخب**
 ترجمه م. پورهرمزبان و ع. بیات، انتشارات سازمان فدائیان خلق ایران
 (اکثریت) آمده اند. کتاب اخیر شامل **آثار منتخب لنین** در ۱۲ جلد
 می‌باشد که در مسکو منتشر شده است).

۱- نامه هائی از دور

۲- راجع به وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر





سیاسی مترقی بی‌اهمیت است: متون فلسفی و تئوری اجتماعی بزرگ چه کمکی به مبارزه‌ی امروز علیه مدل نئولیبرالی جهانی سازی می‌رسانند؟ آیا این طور نیست که ما یا با فاکت‌های بدیهی سر و کار داریم (که فقط باید اشاعه شوند، همانطور که چامسکی در آثار سیاسی متعددش می‌کند) یا با چنان پیچیدگی غیر قابل درکی که به درک هیچ چیز نمی‌رسیم؟ اگر بخواهیم علیه این وسوسه‌ی ضد تئوریک استدلال کنیم، کافی نیست که به مفروضات تئوریک متعدد در باره‌ی آزادی، قدرت و جامعه مراجعه کنیم که همه‌ی اینها در متون سیاسی چامسکی به وفور دیده می‌شوند؛ آنچه می‌توان گفت مهم‌تر است اینست که چگونه، امروز، شاید برای اولین بار در تاریخ بشر، تجربه روزانه‌ی ما (تجربه بیوژنتیک، اکولوژی، سایبرسپیس (cyberspace)، واقعیت مجازی (virtual reality)، همه‌ی ما را مجبور می‌کند که با مسائل فلسفی پایه‌ای مربوط به ماهیت آزادی، هویت انسانی و غیره درگیر شویم.

- ۳- در اطراف شعارها
- ۴- خطر فلاکت و راه مبارزه با آن
- ۵- یکی از سوالات اساسی انقلاب
- ۶- بلشویک‌ها باید قدرت را بدست گیرند
- ۷- مارکسیسم و قیام
- ۸- وظایف انقلاب
- ۹- بحران دارد به بلوغ می‌رسد
- ۱۰- اندرزهای کناره‌نشین
- ۱۱- نامه به رفقا
- ۱۲- جلسه شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد

ژیژک می‌نویسد که در پائیز ۱۹۱۴ هنگامیکه تمام احزاب سوسیال دموکرات در اروپا (به استثنای بلشویک‌ها و سوسیال دموکرات‌های صرب) "خط میهن پرستانه" دفاع از وطن را در پیش گرفتند، لنین شوک زده شد.

این شوک بیانگر فاجعه‌ای بود که در جریان آن دنیایی بر باد رفت - هم ایمان بورژائی به پیشرفت و هم جنبش سوسیالیستی که با آن همراه بود. در این شرایط که دولتهای اروپائی آماده راه انداختن جنگ جهانی بودند، چه کسی جرات داشت علیه "غیرت میهن پرستانه" در کشور خود مبارزه کند؟ چه بسا متفکرین بزرگی (چون فروید) که به اردوگاه وسوسه ملی پیوستند هر چند برای مدتی کوتاه. اما این فاجعه راه را برای "رویداد لنینیستی" باز کرد، برای درهم شکستن تاریخ گرائی تکاملی انترناسیونال دوم و لنین تنها کسی بود که حقیقت این فاجعه را دریافت. در این لحظه‌ی ناامیدی لنینی متولد شد که از طریق مطالعه **منطق** هگل توانست فرصت بی‌نظیر برای انقلاب را دریابد. (ص ۴)

ژیژک تاکید می‌کند که نقش تاریخی لنین در انقلاب سوسیالیستی نه فقط ناشی از شهامت او بلکه ناشی از درک تئوریکش بود:

تاکید بر ارتباط "تئوری سطح بالا" با مشخص‌ترین مبارزه‌ی سیاسی امروز امری حیاتی است آنهم در شرایطی که حتی روشنفکر متعهدی چون نعام چامسکی اصرار بر آن دارد که دانش تئوریک برای مبارزه‌ی



این لنینی است که هنوز می‌توانیم از او چیزی یاد بگیریم. بزرگی لنین در این بود که در آن وضع فاجعه بار، از این نمی‌ترسید که به پیروزی برسد، و این در تقابل بود با دلسوزی‌های منفی رُزا لوکزامبورگ و آدورنو که عمل اصیل نهائی برایشان پذیرش شکست است...

در

این بود که در آن وضع فاجعه بار، از این نمی‌ترسید که به پیروزی برسد، و این در تقابل بود با دلسوزی‌های منفی رُزا لوکزامبورگ و آدورنو که عمل اصیل نهائی برایشان پذیرش شکست است... در ۱۹۱۷، بجای انتظار زمان درست را کشیدن، لنین به حمله دست زد؛ در ۱۹۲۰، به مثابه رهبر حزب طبقه کارگر بدون طبقه کارگر (که بیشتر آن در جنگ داخلی از بین رفت) به سازماندهی یک دولت دست زد و کاملاً پارادوکس حزب را پذیرفت که می‌بایست پایگاه خود، طبقه کارگر خود را سازمان دهد و حتی دوباره خلق کند.

این عظمت هیچ جا واضح تر از آثار لنین در فاصله ی زمانی از فوریه ۱۹۱۷ دیده نمی‌شود، زمانی که انقلاب اول تزاریسم را ملغی کرد و رژیم دموکراتیک مستقر کرد تا دومین انقلاب در اکتبر. متن اول این کتاب (نامه هائی از دور) درک آغازین لنین را از فرصت انقلابی منحصر بفرد آشکار می‌کند در حالیکه آخرین متن (جلسه شورای نمایندگان...) اعلام کسب قدرت بلشویکها است... (ص ۶)

اسامی نا آشنا مواجه می‌شود بلافاصله متوجه می‌شود که چه می‌گذشت. در این نوشته‌ها لنین کاملاً از پارادوکس وضع با خبر است: در بهار ۱۹۱۷ بدنبال انقلاب فوریه که رژیم تزاری را سرنگون کرد، روسیه دموکراتیک‌ترین کشور سراسر اروپا بود، با بسیج توده‌ای بی-سابقه، آزادی تشکل، و آزادی مطبوعات. اما این آزادی وضع را غیر شفاف و کاملاً مبهم کرده بود.

یک رشته نخ مشترک سراسر متون لنین را در دو انقلاب (فوریه و اکتبر) بهم می‌بافد، اصرار او بر شکافی است که مرزهای صوری "صریح" مبارزه ی سیاسی بین انبوه احزاب و سایر سوژه‌های سیاسی را از وظایف اجتماعی واقعی این مبارزه (صلح بلافاصله، توزیع زمین، و البته "همه قدرت به شوراها" که یعنی از میان بردن دستگاه دولتی

ژبژک به لنین بر می‌گردد و می‌گوید نوشته‌ی او، دولت و انقلاب، دقیقاً به تجربه‌ی خرد کننده ۱۹۱۴ مربوط می‌شود:

... لب کلام "اتوپیای" لنینیستی از خاکستر فاجعه‌ی ۱۹۱۴ بر می‌خیزد، آنهم در تصفیه حساب با ارتدکسی انترناسیونال دوم: یعنی امر رادیکال درهم شکستن دولت بورژوائی، یعنی دولت به مفهوم درست آن و خلق یک فرم اجتماعی اشتراکی نوین بدون ارتش ثابت، پلیس یا بوروکراسی، [یعنی نظامی] که همه در اداره کردن امور اجتماعی آن می‌توانند شرکت کنند. این برای لنین یک پروژه تئوریک برای آینده‌ی دور دست نبود. او در اکتبر ۱۹۱۷ اعلام کرد: "ما می‌توانیم بلافاصله دستگاه دولتی به راه بیندازیم که ده یا بیست میلیون نفر در آن شرکت کنند." این فشار لحظه، اتوپیای واقعی است. آنچه باید به آن بچسبیم دیوانگی (به معنی دقیق کی-یرکه گاردی Kierkegaard) این اتوپیای لنینیستی است - و استالینیسیم، اگر معنائی داشته باشد، برگشت به "عقل سلیم" واقع‌گرایانه بشمار می‌رود. غیرممکن است که بر پتانسیل منفجر کننده‌ی دولت و انقلاب پر بها ندهیم - در این کتاب (بقول نیل هاردنیگ) "واژگان و گرامر سنت غربی سیاست، یکدفعه دور ریخته شد." (ص ۵)

با وجود اینکه لنین در حزب خودش مقام برجسته‌ای داشت، ژبژک به "تنهائی لنین" در این پروسه اشاره می‌کند:

او به تنهائی در درون حزب خودش، علیه جریان مبارزه می‌کرد. هنگامیکه در "تزه‌های آوریل" (۱۹۱۷) فرصت بی نظیر برای انقلاب را مطرح کرد، ابتدا اکثریت همکارانش در حزب پیشنهادهای او را با بلاهت یا توهین رد کردند. هیچ یک از رهبران برجسته‌ی درون حزب بلشویک از فراخوان او برای انقلاب پشتیبانی نکرد. حتی روزنامه پراودا دست به اقدام خارق العاده‌ای زد و اعلام کرد که تزه‌های آوریل لنین ربطی به حزب و هیئت تحریریه روزنامه ندارد. در این احوال لنین بهیچ‌وجه انسان فرصت طلبی نبود که از روحیات غالب بر جماعت بهره‌گیری کرده و بر آن سوار شود. بوگدانف، تزه‌های آوریل را "هدیان-های یک دیوانه" خواند و نادژدا کروپسکایا به این نتیجه رسید که "ترسم از این است که لنین به سرش زده باشد." (ص ۵)

ژبژک می‌گوید:

این لنینی است که هنوز می‌توانیم از او چیزی یاد بگیریم. بزرگی لنین



موجود و جایگزین کردن آن با فرمهای کمون- وار مدیریت اجتماعی) جدا می‌کند. این شکاف، شکاف بین انقلاب در لحظه‌ی آشفتن‌شان آزادی مملو از شور و شوق متعالی، یعنی لحظه‌ی جادویی همبستگی عمومی، هنگامی که "همه چیز ممکن به نظر می‌رسد" و کار طاقت فرسای بازسازی اجتماعی است. و اگر قرار است که این انفجار شور و شوق اثرات خود را در رخوت خود پیکر اجتماعی بر جای بگذارد، این کار باید انجام شود. (ص ۷)

این شکاف - تکرار شکاف بین ۱۷۸۹ و ۱۷۹۳ در انقلاب فرانسه - همان فضای مداخله‌ی منحصر بفرد لنینی است: درس اساسی **ماتریالیسم** انقلابی اینست که انقلاب باید دوبار فرود آید و آنهم بدلائل اساسی. شکاف صرفاً شکاف بین فرم و محتوی نیست: آنچه "انقلاب اول" از دست می‌دهد محتوی نیست، بلکه خود فرم است - در فرم کهنه باقی می‌ماند، زیرا خیال می‌کند اگر بسادگی ابزار دولتی موجود و مکانیسم‌های دموکراتیک آنرا بکار گیریم، می‌توانیم آزادی و عدالت را تامین کنیم. چه می‌شود اگر حزب "خوب" در انتخابات آزاد برنده شود و تحول سوسیالیستی را به شیوه‌ی "قانونی" به اجرا بگذارد؟ (واضح‌ترین بیان این توهم، که در حد مسخره گی بود، تز کائوتسکی است که در سالهای ۱۹۲۰ فرموله شد و می‌گفت شکل سیاسی منطقی در مرحله‌ی اول سوسیالیسم، یعنی مرحله‌ی گذر از سرمایه داری به سوسیالیسم، ائتلاف پارلمانی احزاب بورژوائی و پرولتاریائی است). در اینجا تشابه کاملی با آغاز مدرنیته دیده می‌شود، زمانی که مخالفت با هژمونی ایدئولوژیک کلیسا ابتدا خود را در فرم یک ایدئولوژی دینی دیگر، بعنوان **بدعت (heresy)**، فرموله کرد: درست بهمین منوال، پارتیزان‌های "انقلاب اول" می‌خواهند با استفاده از همان فرم سیاسی دموکراسی سرمایه‌داری، سلطه سرمایه‌داری را براندازند. این "نفی در نفی" هگلی است: ابتدا نظام کهنه در درون فرم سیاسی- ایدئولوژیک خود نفی می‌شود؛ آنگاه خود این فرم باید نفی شود. کسانی که نوسان می‌کنند، کسانی که از برداشتن گام دوم برای غلبه بر خود این فرم، هراس دارند، کسانی هستند که (بقول روبسپیر) خواهان "انقلاب بدون انقلاب" هستند - و لنین با رد یابی اشکال متنوع این عقب نشینی، قدرت "هرمونوتیک سوء ظن" (**hermeneutics of suspicion**) خود را به نمایش می‌گذارد.

(ص ۸)

جمع‌بندی ژیکر اینست که دو مدل یا دو منطق برای انقلاب داریم که با هم ناسازگارند:

یکی، آنها که منتظر لحظه‌ی غائی بلوغ و بحران نهائی می‌مانند تا انقلاب طبق ضرورت تکامل تاریخی "در لحظه‌ی مناسب خود" منفجر شود؛ و دیگر، آنها که می‌دانند انقلاب هیچ "موعد مناسبی" ندارد؛ کسانی که فرصت انقلابی را به مثابه پدیده‌ای که ظهور می‌کند و باید آن را در همان راه‌های پرت افتاده از راه رشد تاریخی "نرمال"، در ربود. لنین یک "سوژکتیویست" اراده گرا نیست - آنچه او تاکید دارد این است که استثناء (مجموعه‌ی شرایط خارق‌العاده مانند شرایط روسیه) راهی برای به چالش گرفتن خود نُرْم ((norm ارائه می‌دهد. آیا این استدلال، این موضع، امروز مناسب‌تر از هر زمان دیگر نیست؟ آیا ما هم در عصری زندگی نمی‌کنیم که دولت و دستگاه‌هایش از جمله کارگزاران سیاسی آن، خیلی ساده کمتر و کمتر توانائی بر شمردن مسائل کلیدی را دارند؟... (ص ۱۰)

ژیکر در پاسخ به این سوالات می‌گوید:

در انقلاب فوریه ۱۹۱۷ این توهم بود که مسائل جدی روسیه از جمله صلح و تقسیم زمین بین دهقانان را می‌توان از طریق قانونی و پارلمانی حل کرد: همین توهم را امروز نیز می‌توان دید؛ برای مثال توهم اینکه آلودگی محیط زیست را می‌توان با گسترش منطق بازار به محیط زیست بر طرف کرد، مثلاً آنان که محیط را آلوده می‌کنند باید غرامت بپردازند.

او ادامه می‌دهد:

"لنین"، اسم نوستالژیک برای یقین جزمی کهنه نیست؛ درست برعکس، لنینی که باید به او دست یابیم، لنینی است که تجربه‌ی پایه‌ایش این بود که در یک چرخه‌ی جدید فاجعه پرتاب شد، جایی که مختصات قدیم بیفایده بودند، و در نتیجه مجبور شد مارکسیسم را بازآفرینی کند - به اظهار نظر گزنده‌ی او در مورد برخی مسائل جدید توجه کنید: "در باره این مسئله، مارکس و انگلس یک کلمه هم نگفته‌اند." ایده این نیست که به لنین برگردیم بلکه این است که به معنای کی‌یر که گاردی، او را **تکرار** کنیم: یعنی همان جنبش را دوباره در دنیای امروز مطرح کنیم. رجعت به لنین هدفش نه به



صحنه آوردن نوستالژیک "روزگار انقلابی قدیم و خوب" است، نه تعدیل فرصت طلبانه- پراگماتیستی قدیم "با شرایط جدید" است، بلکه، در شرایط نوین سراسر جهان، **تکوار** حرکت لنین در بازآفرینی پروژه انقلابی در شرایط امپریالیسم و کولونیالیسم است - اگر دقیق تر بگویم بعد از سقوط ایدئولوژیک- سیاسی دوران طولانی ترقی گرائی در مگاک فاجعه‌ی ۱۹۱۴ ... آنچه لنین برای ۱۹۱۴ کرد ما باید برای ۱۹۹۰ انجام دهیم. "لنین" مترادف است با آزادی ناگزیر در پایان بخشیدن به وضعیت کهنه‌ی (پسا) ایدئولوژیک موجود، برهم زدن وضعیت دنکفربوت (*denkverbot*) ممنوعیت تفکر) که در آن زندگی می‌کنیم؛ خیلی ساده، لنین یعنی ما اجازه داریم دوباره فکر کنیم. (ص ۱۱)

ژیزک پیشگفتارش را با این جملات به پایان می‌رساند:

بعد از اینکه تانکهای روسی، شورش مجارستان را در سال ۱۹۵۶ در هم شکستند، جورج لوکاج (که در حکومت ایمره نگي شرکت کرد) زندانی شد؛ وقتی که یک افسر ک.گ.ب از او پرسید که آیا اسلحه دارد، لوکاج به آرامی دستش را در جیبش فرو برد و قلمش را تحویل داد. آیا معنای تلویحی این ژست در مورد متون گردآوری شده در این کتاب صادق تر نیست؟ اگر قلم هیچگاه اسلحه بوده، قلمی بود که لنین متون ۱۹۱۷ را با آن نوشت. (ص ۱۲)

این‌ها بخشی از مطلبی بود که ژیزک در پیشگفتار کتاب بیان کرده است. پسگفتار کتاب مطالب بسیاری را در بر می‌گیرد که فرصت بازگوئی آنها نیست. ژیزک ضمن مراجعه‌ی مکرر به لنین، به تحلیل بسیاری از جوانب سیاست و فرهنگ و تئوری گذشته و حال و آینده می‌پردازد. در پسگفتار، در مورد طیف وسیعی از موضوعات نظر می‌دهد: از بحث در باره حقیقت و ایدئولوژی گرفته تا خشونت و سیاست ناب و پس‌سیاست.

روبسیپر

از آنچه تا حال از کتاب **انقلاب در پشت دروازه‌ها** نقل کردم، خواننده می‌تواند حدس بزند که ژیزک چرا ماکسیمیلین روبسیپر را طرح کرده است. نام روبسیپر با تلاش برای تعمیق و ادامه انقلاب

بورژوا- دموکراتیک ۱۷۸۹ فرانسه عجین است - آنهم از طریق قهر انقلابی.

تحلیل از انقلاب فرانسه از آغاز تا به امروز عرصه مبارزات سیاسی و ایدئولوژیک بوده است. ژیزک ابتدا به برخورد محافظه کارانه می‌پردازد که این انقلاب را با قاطعیت رد کرده است و آنرا فاجعه بزرگی بحساب می‌آورند. اما نظر متعارف لیبرالها متفاوت است:

فرمول (تحلیل لیبرالی) این است: "۱۷۸۹ بدون ۱۷۹۳". خلاصه آنچه لیبرالهای حساس می‌خواهند یک انقلاب بدون کافئین است (*decaffeinated revolution*). انقلابی که از آن بوی انقلاب بر نمی‌خیزد. به این ترتیب فرانسوا فوره و سایرین می‌خواهند انقلاب فرانسه را از مقام رویداد شالوده‌ریز دموکراسی مدرن محروم کنند و آنرا یک بی‌ترتیبی تاریخی بشمار آورند: این ضرورت تاریخی بود که اصول مدرن آزادی فردی و غیره تامین شود، اما همانطور که مثال انگلستان نشان می‌دهد، همین‌ها را می‌شد بطور بسیار موثرتر بشیوه صلح‌آمیزتری بدست آورد... برعکس، رادیکالها ... [معتقدند]: اگر الف، یعنی برابری، حقوق بشر و آزادی را وسط می‌کشی از پی‌آمدهای آن نباید روی برگردانی و باید شجاعتش را داشته باشی که ب را هم به میان بکشی، یعنی بگوئی: تروری که برای دفاع و تامین واقعی الف ضروری است.

اما گفتن اینکه چپ امروز باید این راه را دنبال کند خیلی راحت است. چیزی، نوعی شکاف تاریخی، در سال ۱۹۹۰ بطور موثر اتفاق افتاد: همه، از جمله "چپ رادیکال" به نحوی از میراث ترور انقلابی ژاکوبینی با خصلت تمرکز دولتی آن شرمسارند، بطوریکه شعار عموماً پذیرفته شده این است که چپ، اگر قرار باشد تاثیرگذاری سیاسی خود را باز یابد، باید خود را کاملاً بازآفرینی بکند، و بالاخره باید به اصطلاح "پارادایم ژاکوبینی" را کنار بگذارد.

در اینجا و در بقیه پیشگفتار ژیزک مسئله قهر انقلابی و رابطه‌ی دیکتاتوری و دموکراسی را مطرح می‌کند. در دنیای بعد از ۱۱ سپتامبر که هیئت حاکمه آمریکا برهبری جورج و. بوش "جنگ علیه ترور" را راه انداخته و به همه هشدار داده است که "یا با ما هستی یا علیه ما"، ژیزک با اتکاء به روبسیپر و لنین و مائو به مقابله با دیکتاتوری سرمایه برخاسته است. او از قهر انقلابی دفاع می‌کند و قهر ضد انقلابی سرمایه‌داری آمریکا و بنیادگرایان اسلامی را محکوم می‌کند.



خواهید بدانید که این دیکتاتوری چگونه است؟ به کمون پاریس نگاه کنید. این دیکتاتوری پرولتاریا بود.

ژیژک می‌گوید، برای درک "خشونت الهی" باید این کلمات را، با تغییرات لازم، تکرار کرد:

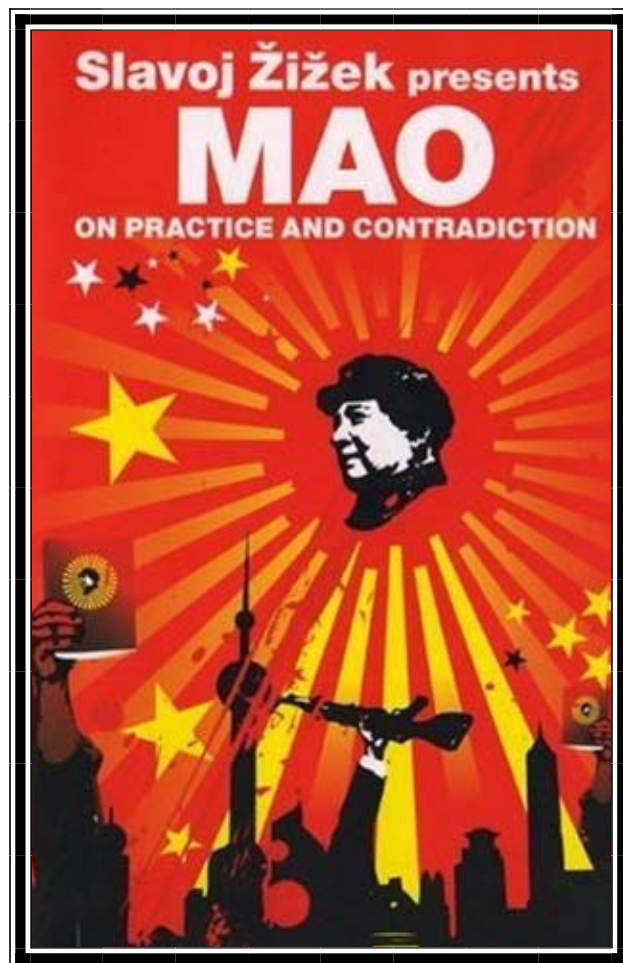
بسیار خوب، حضرات مکتب تئوری انتقادی، می‌خواهید بدانید که این خشونت الهی چگونه است؟ به ترور انقلابی ۱۷۹۲-۱۷۹۴ نگاه کنید. این خشونت الهی بود. (و می‌توان در ادامه اضافه کرد: ترور سرخ ۱۹۱۹...) (ص ۱۰۰)

ژیژک ادامه می‌دهد:

باید بدون واژه خشونت الهی را با یک پدیده‌ی تاریخی که بطور مثبت وجود دارد ربط دهیم و از هر نوع گنجی آفرینی تاریک‌اندیشانه دوری کنیم. "خشونت الهی" مدام روی می‌دهد: آنان که خارج از نظام ساختارمند اجتماعی "کور کورانه" ضربه می‌زنند و عدالت را می‌طلبند یا انتقام می‌گیرند؛ برای مثال ده سال پیش هنگامیکه جمعیت مردم فقر زده‌ی ریودوژانیرو به منطقه ثروتمند نشین شهر سرازیر شدند و به غارت و آتش زدن سوپر مارکتها پرداختند - این "خشونت الهی" بود. این خشونت مانند ملخ‌های انجیل که مجازات الهی بود برای رفتار گناهبار انسان، معلوم نیست از کجا شروع می‌شود، وسیله‌ای است که هدف ندارد ($ix - x$) این عدالت است، نقطه‌ی عدم تمایز بین عدالت و انتقام، که در طی آن "مردم" ترور خود را اعمال می‌کنند و سایرین را مجبور می‌کنند که بهای آن را بپردازند. یعنی روز محشر برای تاریخ طولانی ستم، استثمار و رنج یا آنطور که روبسپیر می‌گوید:

شما که آرزو می‌کنید حقیقت روی لبان نمایندگان مردم فرانسه فاقد قدرت باشد، چه می‌خواهید؟ بدون شک، حقیقت قدرت خود، خشم خود و استبداد خود را دارد...

ژیژک می‌گوید، بر اساس این درک است که روبسپیر میانه روها را متهم می‌کند که آنچه واقعا دنبال هستند، "انقلاب بدون انقلاب" است؛ آنها انقلابی می‌خواهند که از افراطی که دموکراسی و ترور را بهم برساند، بدور باشد. آنها انقلابی می‌خواهند که به قوانین اجتماعی احترام بگذارد و تابع نرّمهای قبلی باشد؛ انقلابی که در آن خشونت از



اما قهر انقلابی ژاکوبین‌ها (۱۷۹۲-۱۷۹۴)، از همان آغاز، تحلیل‌های گوناگونی را مطرح کرده است. ژيژک به نقد نظرات مخالف ژاکوبین‌ها می‌پردازد. از جمله به تحلیل والتر بنیامین (از تئورسیسینهای مکتب فرانکفورت)، که قهر انقلابی آنها را "خشونت بنیادگر دولت" نامیده است، می‌پردازد. ژيژک، بر خلاف بنیامین، می‌گوید قهر انقلابی ژاکوبین‌ها "خشونت بنیادگر دولت" یا "جنایت بنیادگر" نظام بورژوازی نیست بلکه از نوع "خشونت الهی" بشمار می‌رود. تحلیل گران نظر والتر بنیامین برای درک مفهوم "خشونت الهی" تلاش کرده‌اند و این پرسش به میان آمده که آیا این یکی دیگر از خواب و خیال‌های چپ‌گرایان است که بدنبال یک رویداد بی‌غل و غش هستند که هرگز روی نداده است؟ ژيژک در پاسخ به این بحث، گفته‌ی فردریک انگلس در باره کمون پاریس را نقل می‌کند:

اخیرا، فیلیسین‌های سوسیال دموکرات باهم با این کلمات سراپا دچار ترور شده‌اند: دیکتاتوری پرولتاریا. بسیار خوب، حضرات، می-

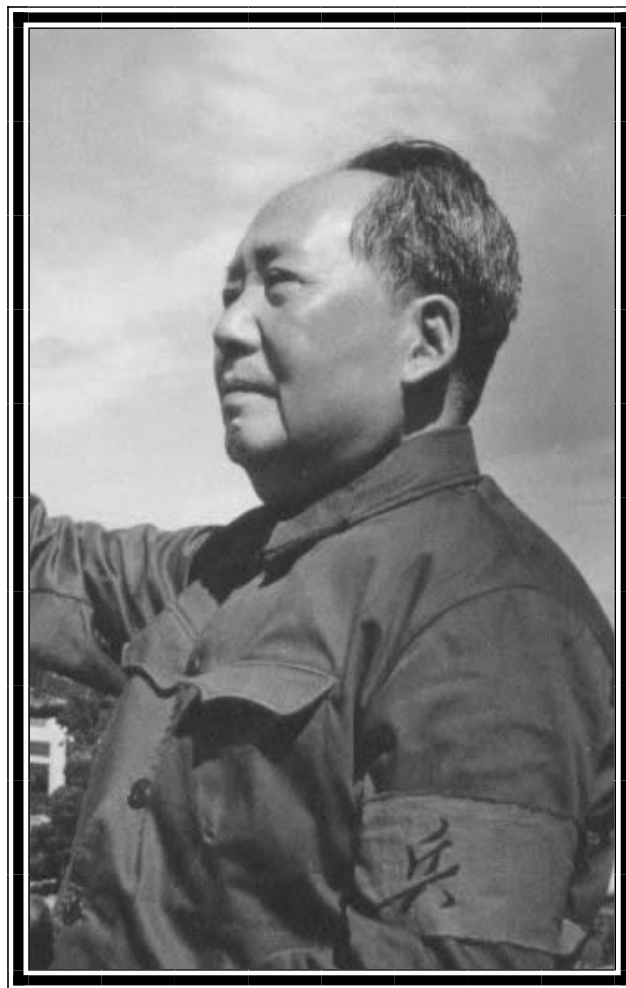
تنها امید ما باشد. این مترادف دیوانگی و قیحانه‌ی تعقیب "سیاست تروریستی و ضد بشری" آشکار نیست، بلکه چیزی است که دریافتن آن به مراتب مشکل‌تر است.

بالاخره ژیتک هشدار می‌دهد که سیاست امروز، زیست‌سیاست (پسا-سیاستی) (*post-political biopolitics*) که سیاست غالب (در غرب) است چیزی جز سیاست ترس و رعب نیست. این سیاستی است که خود عنصر تشکیل دهنده سیاست را محکوم می‌کند زیرا ترس مهمترین اصل بسیج کردن آنست: ترس از مهاجرین، ترس از جرم، ترس از فاجعه محیط زیست و غیره.

ژیتک این سوال را مطرح می‌کند: "چگونه می‌توان از این (پسا) سیاست ترس خارج شویم؟ اداره کردن زیست-سیاسی زندگی، محتوای واقعی دموکراسی لیبرالی جهانی بشمار می‌رود و منجر به تنش میان فرم دموکراسی و محتوای اداری می‌شود. پس بدیل زیست-سیاسی چیست؟ چه می‌شود اگر ما این ریسک را بکنیم که "دیکتاتوری پرولتاریای" خوب و قدیمی را بعنوان تنها راه زدن زیست-سیاست دوباره زنده کنیم؟ امروزه این نظر مسخره می‌نماید؛ این دو تا، مفاهیم غیر قابل جمع و متعلق به دو حوزه‌ی مختلف هستند و هیچ فضای مشترکی ندارند: آخرین تحلیل قدرت سیاسی در مقابل افسانه‌ی کهنه و بی اعتبار شده‌ی کمونیسم ... اما با وجود این: این تنها انتخاب واقعی امروز است. اصطلاح "دیکتاتوری پرولتاریا" مثل همیشه به مسئله اصلی اشاره می‌کند."

ژیتک در توضیح ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا به توضیح تئوری و پراتیک آن می‌پردازد:

دیکتاتوری نقطه متقابل دموکراسی نیست بلکه شیوه‌ی اعمال آن است. از همان آغاز، تز دیکتاتوری پرولتاریا مشتمل بر این فرض بود که در تقابل با سایر فرم‌های دیکتاتوری (دیکتاتوری فئودالی، بورژوازی ...) قرار می‌گیرد، زیرا سراسر عرصه‌ی قدرت دولتی، دیکتاتوری است. هنگامی که لنین، دموکراسی لیبرال را شکلی از دیکتاتوری بورژوازی بحساب آورد، منظور او این مفهوم ساده‌انگارانه نبود که دموکراسی ظاهر سازی است، مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد، توسط دارودسته‌ای بشیوه‌ای مخفیانه کنترل می‌شود که، در صورت احساس خطر، چهره واقعی خود را نشان می‌دهد و کنترل را بدست می‌گیرد. منظور لنین این بود که همان فرم دولت بورژوا-دموکراتیک، حاکمیت قدرت آن در مفروضات ایدئولوژیک-سیاسی آن، متضمن یک "منطق بورژوازی" است. (ص xxvii)



ابعاد "الهی" محروم شود و به مداخله‌ای استراتژیک مبدل شود با اهداف دقیق و محدود. (ص xi)

ژیتک بسیاری از جوانب خشونت انقلابی را هم در عرصه فلسفه و تئوری و هم در پراتیک انقلاب به تفصیل می‌شکافد. بازگویی همه‌ی این بحث میسر نیست. اما او اشاره می‌کند که در پایان قرن بیستم گذری روی داد: گذری از "اومانیسیم و ترور" به "اومانیسیم یا ترور". امروز، به نظر ژیتک، "ترکیب ترور و اومانیسیم غیر قابل تصور بنظر می‌رسد، نظریه لیبرالی رایج، یا را به جای و می‌گذارد: یا اومانیسیم یا ترور..." اما ترکیب اومانیسیم و ترور را، "می‌توان در انقلاب فرانسه مشاهده کرد، در قالب پیوستگی فضیلت و ترور...". ژاکوبین‌ها برای تامین برابری و عدالت، اعمال خشونت را جایز می‌دانستند. ژیتک ضمن توضیح چهار نظر مختلف در باره رابطه اومانیسیم و ترور به این نتیجه می‌رسد که امروز چاره‌ای نیست جز انتخاب "اومانیسیم یا ترور" البته به این ترتیب که ترور مفهوم مثبت باشد نه اومانیسیم. او تاکید می‌کند، "این یک موضع رادیکال است که دفاع از آن مشکل است، هر چند شاید



- ۲- بر علیه کتاب پرستی
- ۳- در باره پراتیک
- ۴- در باره تضاد
- ۵- علیه لیبرالیسم
- ۶- خلق چین را نمی‌توان با بمب اتمی به زانو در آورد
- ۷- امپریالیسم آمریکا بیر کاغذی است
- ۸- در باره اثر استالین: مسائل اقتصادی سوسیالیسم در شوروی
- ۹- نقد اثر استالین به نام، مسائل اقتصادی سوسیالیسم در شوروی
- ۱۰- در باره حل صحیح تضادهای درون خلق
- ۱۱- ایده‌های صحیح از کجا می‌آیند؟
- ۱۲- سخنرانی در باره مسائل فلسفه

این آثار دوران قبل از انقلاب فرهنگی پرولتاریائی چین (۱۹۶۶-۱۹۶۷) را در بر می‌گیرند. ترجمه فارسی برخی از آثار گزیده‌ی فوق (۱-۳-۴-۵-۷) را می‌توان در منتخب آثار چهار جلدی مائوتسه دون (انتشارات پکن) و برخی دیگر (۶-۱۰-۱۱-) را در جلد پنجم (انتشارات سازمان انقلابی) می‌توان یافت. ترجمه فارسی دو اثر شماره ۸ و ۹ در کتابخانه سیار مارکسیستی www.sarbedaran.org در بخش کتابخانه و جنبش بین‌المللی (جهانی برای فتح شماره ۱۵) موجود است.

پیشگفتار ژیزک با بحث تاریخ تحول مارکسیسم و جایگاه مائو در این تاریخ شروع می‌شود. او به دو گذر (یا دو برش خشونت‌بار) اشاره می‌کند:

گذر از مارکس به لنین و گذر از لنین به مائو. در هر یک از این دو مورد، دنیای اصلی جابجا شده است: از پیشرفته‌ترین کشور (طبق انتظار مارکس) به یک کشور نسبتاً عقب‌مانده - انقلاب "در کشوری که قرار نبود، صورت گرفت"؛ از کارگران به دهقانان (فقیر) به عنوان آژانس انقلابی اصلی و غیره ... مارکس به "خیانت" لنین نیاز داشت تا اولین انقلاب مارکسیستی صورت گیرد: این ضرورت درونی آموزه‌ی "اصلی" است که به این "خیانت" تن در دهد و زنده بماند؛ از این عمل خشونت‌آمیز گسستن از محیط اصلی خود و پرتاب شدن در سرزمینی

ژیزک ادامه می‌دهد که اصطلاح "دیکتاتوری" را باید به معنی دقیق آن بکار برد - به این معنی که دموکراسی همیشه شکلی از دیکتاتوری است. اگر دموکراسی می‌خواهد خشونت را از بین برد خودش بهمین منظور به خشونت متوسل می‌شود. (ص *xxvii*)

ژیزک که نه مارکسیست است و نه کمونیست، به این نتیجه رسیده است که بدون دیکتاتوری پرولتاریا نمی‌توان به خشونت نظام سرمایه‌داری خاتمه داد و بدیلی در مقابل آن گذاشت. و این در حالی است که بسیاری از انقلابیون که خود را سوسیالیست یا مارکسیست یا کمونیست می‌دانستند یا می‌دانند، از درک مارکسیستی یا ماتریالیستی دموکراسی / دیکتاتوری دوری کرده و دیکتاتوری پرولتاریا را بر اساس دعای تئوری لیبرالیسم، رد می‌کنند. ژیزک در پایان این کتاب می‌گوید:

برخاستن سرمایه‌داری جهانی به عنوان سرنوشتی به ما عرضه می‌شود که نمی‌توان علیه آن مبارزه کرد - یا باید خود را با آن تطبیق داد یا از مسیر تاریخ منحرف شده و درهم خواهی شکست. تنها کاری که مجازیم انجام دهیم این است که سرمایه‌داری جهانی را تا جایی که ممکن است انسانی کنیم و برای "سرمایه‌داری با چهره‌ای انسانی" مبارزه کنیم. در اینجا باید دیوار صوتی را شکست؛ باید ریسک کرد و تصمیم‌های دسته جمعی در سطح بزرگ را دوباره در پیش گرفت - این، شاید، میراث اصلی روبسپیر و رفقاییش برای ما در شرایط امروز است.

شاید خواننده‌ی این سطور، با توجه به آنچه گفته شد، بتواند حدس زند که ژیزک چگونه روبسپیر و لنین را به مائو ربط می‌دهد. او در آخر پیشگفتارش نظر آلن بادیو در کتاب *منطق‌های جهان (Logiques des Mondes)* را نقل می‌کند که "ایده‌های ابدی عدالت انقلابی" از چین باستان تا ژاکوبین‌ها تا لنین و مائو همیشه در دستور کار بوده است. اما بحث ژیزک در باره مائو به مراتب وسیع‌تر از این است.

مائو

کتاب *مائو: در باره پراتیک و تضاد* شامل یک پیشگفتار (ص ۱-۲۸) و ۱۲ اثر مائوتسه دون است:

- ۱- از یک جرقه حریق بر می‌خیزد



بیگانه که در آنجا باید خود را بازآفرینی کند، جان سالم بدر برد - تنها به این طریق است که جهانشمولیت به دنیا می‌آید. (ص ۲)

ژیزک از این بحث نتیجه می‌گیرد که در رابطه با تحول دوم، از لنین به مائو، سهل‌انگارانه خواهد بود اگر بازآفرینی مارکسیسم توسط مائو را از نظر تئوری "ناکافی" بدانیم یا، در رابطه با مواضع مارکس، عقب‌گرد بحساب آوریم. این تحول در مارکسیسم که در قالب "استعاره گسترش مبارزه طبقاتی" صورت گرفت این بود که مبارزه طبقاتی عمده امروز مبارزه بین سرمایه دارها و پرولتاریا در هر کشور نیست بلکه به مبارزه بین جهان اول و سوم، ملتهای بورژوائی در مقابل ملتهای پرولتری کشیده شده است. اگرچه این ارزیابی ژیزک از سهم مائو در تکامل مارکسیسم درست نیست، به نظر او دست آورد عظیمی بشمار می‌رود:

نام او (مائو) مترادف است با بسیج سیاسی صدها میلیون زحمتکش‌ان گمنام جهان سوم که کار آنها "ماه" غیر قابل رویت، و زمینه تکامل تاریخی را فراهم می‌کند ...

ژیزک سپس می‌پرسد آیا این بسیج سیاسی، شکلی از تحقق "خطر زرد" (نظر لویناس (Levinas) یا خطر آسیائی (هایدگر، سالهای ۱۹۳۰) نیست؟ بعد از این تشبیهات و تحلیل‌های مشابه که به نظر من به درک مسئله کمکی نمی‌کنند، ژیزک می‌گوید:

عبور مائو از لنین و استالین، به رابطه‌ی بین طبقه کارگر و دهقان مربوط می‌شود: هم لنین و هم استالین عمیقا به دهقانان بی‌اعتماد بودند؛ آنها یکی از وظایف قدرت شوروی را این می‌دیدند که بیحالی دهقانان و وابستگی عمیق آنان را به زمین بر هم زند، آنها را "پرولتریزه" کند و به این ترتیب آنان را در معرض دینامیسم مدرنیزاسیون قرار دهد.

در این رابطه ژیزک به نقد مائو از استالین اشاره می‌کند (در باره مسائل اقتصادی سوسیالیسم در شوروی، استالین - سال ۱۹۵۸) که گفته بود: "نقطه نظرات استالین ... تقریبا کاملا اشتباه است. اشتباه اصلی عدم اعتماد به دهقانان است." (ص ۴)

اما ژیزک، مانند بسیاری از تحلیل‌گران، درک درستی از رابطه مائو و

دهقانان ارائه نمی‌دهد. سیاست مائو در مورد دهقانان را نمی‌توان با مقولاتی از قبیل اعتماد و بی‌اعتمادی توضیح داد. در کمینترن (بین-الملل کمونیستی سوم) بر سر جایگاه دهقانان در انقلاب، در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین، اختلاف نظر وجود داشت و مبارزه خطی در گرفت. یک نظر این بود که بخاطر دهقانی بودن جمعیت این جوامع، انقلاب تحت رهبری طبقه کارگر میسر نیست و باید منتظر شد تا تکامل تاریخی صورت گرفته و روابط سرمایه‌داری در روستا رشد یابد، دهقانان تجزیه شوند، انباشت سرمایه صورت گرفته و طبقه کارگر اکثریت شود. این دید اکونومیستی و دترمینیستی (تئوری رشد نیروهای مولده) از نظر سیاسی مانع انقلاب می‌شود، از نظر تئوری "تکامل گرائی عامیانه" است و از نظر فلسفی رابطه‌ی ماده و آگاهی را به صورت رابطه‌ی تک خطی و یک طرفه (ماده آگاهی را تعیین می‌کند) می‌بیند. مائو معتقد بود که طبقه کارگر در این کشورها، توانائی تئوریک و سیاسی و ایدئولوژیک لازم برای رهبری دهقانان و دیگر اقشار میانی را دارد و کمونیستها نباید منتظر تکامل درازمدت تاریخ از طریق رشد نیروهای مولده بمانند. پیروزی انقلاب چین (۱۹۴۹) در عمل درستی این نظریه را ثابت کرد.

به نظر ژیزک، خدمت اصلی مائو به فلسفه مارکسیسم توضیح مسئله تضاد بود. او می‌گوید مهمترین تز متن بزرگ او به نام **در باره تضاد**، توضیح دو وجه تضاد است - تضاد عمده و غیر عمده‌ی شکل دهنده‌ی یک پروسه و جهت‌های عمده و غیر عمده یک تضاد. بطور مثال، ژیزک به درک دیالکتیکی مائو از رابطه‌ی میان نیروهای مولده و روابط تولیدی، میان زیربنا و روبنا، میان اقتصاد و سیاست و نقش تئوری اشاره می‌کند. (ص ۷) بسیاری از مارکسیستها، معمولا به شیوه‌ای غیر دیالکتیکی و یک طرفه، نیروهای مولده را تعیین کننده‌ی روابط تولیدی، زیربنا را تعیین کننده‌ی روبنا، اقتصاد را تعیین کننده سیاست، یا ماده را تعیین کننده‌ی آگاهی بحساب می‌آورند و تاثیرات متقابل دومی‌ها بر اولی‌ها را بحساب نمی‌آورند. مائو، در مقابله با این درک تک خطی و دترمینیستی، تاکید بر آن داشت که در شرایط مشخص، قطب دیگر تضاد نقش تعیین کننده یا مبتکر را در موقعیت کل، ایفا می‌کند. او بر اساس این درک دیالکتیکی، تاکید کرد که در جامعه سوسیالیستی، روبنا نقش تعیین کننده را در ساختمان زیربنای اقتصادی جامعه دارد. در اینجا آگاهی، نقش تعیین کننده را در تغییر و تحول ماده دارد. ژیزک به نظر آلن بادیو (فیلسوف فرانسوی) اشاره کرده و می‌گوید، او در اینجا یک مائوئیست واقعی است وقتی که می‌-



گوید مبارزه کنونی ضد جهانی سازی به جایی نمی‌رسد زیرا به قول او (بادیو)، "امروز دشمن، امپراطوری یا سرمایه نیست. دشمن، دموکراسی است." ژیزک در تأیید این نظریه می‌گوید:

آنچه امروز مانع این می‌شود که سرمایه‌داری به شیوه‌ای رادیکال زیر سوال برود، دقیقاً اعتقاد به شکل دموکراتیک مبارزه علیه سرمایه‌داری است. موضع لنین علیه "اکنونیسم" و نیز علیه سیاست "ناب" برای امروز حیاتی است ... از یک طرف، "سیاستمداران ناب" عرصه اقتصاد را بعنوان میدان مبارزه و دخالت ترک می‌کنند؛ از طرف دیگر، "اکنونیستها" ... امکان هر نوع مداخله‌ی سیاسی را منتفی می‌دانند. در رابطه با این انشقاق نظری، امروز، بیش از هر زمان، باید به لنین بازگردیم: بله، اقتصاد قلمرو عمده است، سرنوشت نبرد در آنجا تعیین

به نظر ژیزک، خدمت اصلی مائو به فلسفه مارکسیسم توضیح مسئله تضاد بود. او می‌گوید مهمترین تز متن بزرگ او به نام *در باره تضاد*، توضیح دو وجه تضاد است - تضاد عمده و غیر عمده‌ی شکل دهنده‌ی یک پروسه و جهت‌های عمده و غیر عمده یک تضاد. بطور مثال، ژیزک به درک دیالکتیکی مائو از رابطه‌ی میان نیروهای مولده و روابط تولیدی، میان زیربنا و روبنا، میان اقتصاد و سیاست و نقش تئوری اشاره می‌کند.

می-

شود، باید طلسم سرمایه‌داری جهانی را شکست - اما دخالت، اتفاقاً، باید سیاسی باشد، نه اقتصادی... (ص ۷-۸)

در توضیح بیشتر این بحث، ژیزک می‌گوید در شرایطی که حتا برخی فیلمهای هالیوودی هم "ضد سرمایه‌دار" شده‌اند، نشانه‌ی "ضد سرمایه‌داری" محتوای سرنگون‌کننده خود را از دست داده است. هسته‌ی سخت دنیای سرمایه‌داری جهانی این است: دموکراسی.

در اینجا ژیزک با اشاره به یکی از آثار مائو به نام *در باره حل صحیح تضادهای درون خلق*، نظریه‌ی او را در باره تضاد بیشتر توضیح می‌دهد و می‌گوید، نکته‌ی اصلی مقاله این است که تضادهای درون خلق و تضادهای میان خلق و دشمن، تحت شرایط معینی، می‌توانند به یکدیگر تبدیل شود:

دیالوگ دموکراتیک و همزیستی صلح آمیز بین گرایش‌های مختلف درون طبقه کارگر یک امر صرفاً مفروض یا موقعیت طبیعی امور نیست؛ آن را باید از طریق آگاهی و مبارزه بدست آورد و تامین کرد. در اینجا نیز مبارزه بر وحدت تفوق دارد: فضای وحدت را باید از طریق مبارزه فتح کرد. (ص ۸)

ژیزک می‌پرسد:

با این توضیحات چه باید کنیم؟ باید در سطح بسیار مجرد تئوری، به شیوه‌ای بسیار دقیق تشخیص دهیم که مائو کجا درست می‌گفت و کجا اشتباه می‌کرد. مائو بدرستی مفهوم استاندارد "سنتز دیالکتیکی" را به مثابه "سازش" ضدین، وحدت عالیتری که مبارزه‌ی آنها را در بر می‌گیرد، رد کرد. اشتباه او در این بود که این رد کردن را، این اصرار بر الویت مبارزه و تجزیه بر هر سنتز یا وحدت را بصورت یک کوسمولوژی-انتولوژی "مبارزه‌ی ابدی ضدین" فرموله کرد - به همین دلیل است که در مورد مبارزه، دچار مفهوم ساده انگارانه، بواقع غیر دیالکتیکی و "بینهایت بد" (*bad infinity*) شد. (ص ۹) (1)

ژیزک می‌گوید تاکید مائو بر نابودی یا از بین رفتن هر آنچه هست، به معتقدات بت‌پرستی (پاگانی) *pagan* شبیه است که بر آنست که هر چیزی، هر شکل زندگی، دیر یا زود به پایان خود می‌رسد. (ص ۹) اما به نظر او، باید به مائو حق داد که در ارائه این بحث تا آخر پیش می‌رود و این اصل را به کمونیسم هم بسط می‌دهد: در دیالکتیک مائو تجزیه یک به دو، از هسته‌ی اتم گرفته تا خود کمونیسم را در بر می‌گیرد. (ص ۹) مائو تاکید کرد:

در هر چیزی، وحدت ضدین مشروط، موقت و گذرا است و از اینرو نسبی است، در حالیکه مبارزه‌ی ضدین مطلق است. (۱۲)

ژیزک در نقد مائو می‌گوید وی بدلیل اعتقاد به "بینهایت بد"، قانون "نفی در نفی" را به عنوان یک قانون دیالکتیکی جهانشمول رد می‌کند. مائو در بحث دیالکتیک، نظر انگلس را دایر بر وجود سه قانون در متد دیالکتیک، رد کرد. به نظر مائو متد دیالکتیکی یک قانون بیشتر ندارد و آنهم "وحدت و مبارزه اضداد" است و دو قانون دیگر، یعنی



”نفی در نفی“ و ”تبدیل کمی به کیفی“، صرفاً بازتاب‌هایی از وحدت و مبارزه‌ی اضداد می‌باشند. موضوع دیالکتیک و قوانین آن و بویژه نقد ژیزک در این باره، بحث مهمی است که پرداختن به آن در حوصله این مقاله نیست. اما، خوب است که این جدل به صفحات **سامان نو** راه یابد.

نام مائو با مبارزه علیه رویزیونیسم خروشچفی، انشعاب بزرگ در جنبش کمونیستی (که در سال ۱۹۶۴ رسمی شد) و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی عجیب است. ژیزک از زوایای مختلف، از روانکاوی گرفته تا تداوم انقلاب بعد از انقلاب، به انقلاب فرهنگی نگاه می‌اندازد. مثلاً می‌گوید در یک انقلاب رادیکال، مردم نه تنها به تحقق رویای دیرینه‌شان (رهائی و غیره) می‌رسند، بلکه مجبور می‌شوند همان شیوه‌های رویاپردازیشان را باز آفرینی کنند. و بعد سوال می‌کند:

آیا این فورمول دقیق رابطه‌ی بین مرگ، انگیزه و تعالی (**sublimation**) نیست؟ در اینجاست ضرورت انقلاب فرهنگی که به وضوح مائو آن را درک کرد؛ همانطور که هربرت مارکوزه در همان زمان گفت، **آزادی** (از محدودیت‌های ایدئولوژیک، از شیوه مسلط رویاپردازی) شرط رهائی است - یعنی، اگر ما فقط واقعیت را برای تحقق رویاهایمان تغییر دهیم و خود این رویاها را تغییر ندهیم، دیر یا زود به واقعیت کهنه عقب‌گرد می‌کنیم. (ص ۲۴)

این نوع تعمق کردن‌ها در انقلاب فرهنگی، می‌تواند جوانبی از آن را روشن کند اما هنوز به درک عمیق آن کمک نمی‌کند. البته ژیزک به زمینه تاریخی و سیاسی این انقلاب نیز می‌پردازد و می‌گوید:

روبسیپیر خطاب به فرصت طلبان دانتونیست (**Dantonist**) گفت، ”آنچه شما می‌خواهید انقلاب بدون انقلاب است.“ در اینجا، تکرار کلمه‌ی ”انقلاب“ بیانگر میل به تکرار نفی است، بیان اینکه انقلاب واقعی ”انقلاب با انقلاب“ است؛ انقلابی که در جریان خود، مفروضات آغازین خود را انقلابی می‌کند. هگل نیز چنین احساسی داشت و ضرورت انقلاب فرهنگی را بعنوان شرط انقلاب اجتماعی موفق اعلام کرد. یعنی مشکل تلاش‌های انقلابی تا کنون این نبوده که ”خیلی افراطی“ بوده‌اند. بلکه این بوده که **به اندازه کافی رادیکال نبوده‌اند**، و مفروضات خود را به زیر سوال نکشیده‌اند. (ص ۲۳)

ژیزک در اشاره به تحلیل آلن بادیو (فیلسوف فرانسوی) از انقلاب فرهنگی (انقلابیون فقط ”چهره نفی را بررسی کردند“) می‌گوید باید قدمی جلوتر رفت و پرسید:

چه می‌شود اگر انقلاب فرهنگی ”منفی“ بود نه تنها به معنی گشودن فضا و بازکردن راه برای آغازی نوین بلکه خودش منفی بود، یعنی منفی به معنی شاخص برای ناتوانی خودش در بوجود آوردن [دنیای] نو؟ (ص ۲۲)

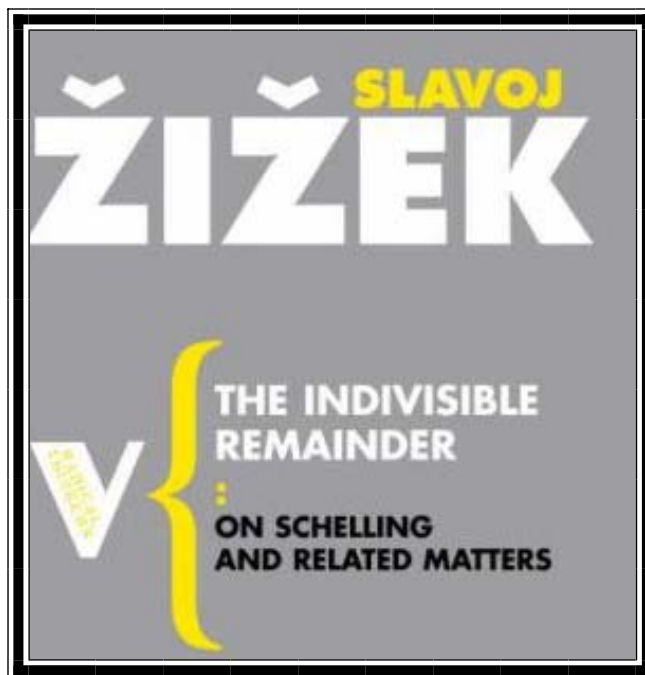
به این معنی، طبق نظر ژیزک تشابهی هست بین انقلاب فرهنگی و تصفیه‌های استالین در لحظه‌ی تعیین کننده آنها، هنگامیکه استالین به اعضای رده‌ی پائین متوسل شد و ”از آنها خواست که اعتراضشان را علیه سلطه‌ی روسای محلی حزب ابراز کنند (حرکتی که شبیه انقلاب فرهنگی بود) ...“

در اینجا امکان بازگویی تمام بحث ژیزک در باره تصفیه‌های دوران استالین نیست. اما لازم است اشاره شود که با وجود اینکه تصفیه‌های حزبی سالهای ۱۹۳۰ در شوروی، ترور ژاکوبینی سالهای ۱۷۹۲-۱۷۹۴ و انقلاب فرهنگی را می‌توان، در سطح بسیار عام، در کنار هم در چارچوب ”انقلاب در انقلاب“ یا تداوم انقلاب قرار داد، اما باید تاکید کرد که تصفیه‌های استالین و انقلاب فرهنگی دو پروژه کاملاً متفاوت بودند. قبل از هر چیز، استالین تصویر روشن یا درستی از معضلات جامعه سوسیالیستی و خصلت آن و مبارزه‌ی طبقاتی در شرایط نوین جامعه سوسیالیستی، نداشت. البته اشتباهات استالین را باید در چارچوب فشارهایی که از داخل و خارج به کشور شوروی وارد می‌آمد - مانند حمله‌ی نظامی دنیای سرمایه داری و جنگ داخلی و محاصره‌ی اقتصادی - بررسی کرد اما اشتباهات او از درک‌های نادرستش در باره جامعه سوسیالیستی و محرک‌های پیشروی انقلاب در جامعه سوسیالیستی، سرچشمه می‌گرفتند. استالین تصویر روشن یا درستی از جامعه سوسیالیستی و مبارزه طبقاتی در شرایط نوین نداشت. او حتی اعلام کرده بود که شوروی به جامعه بی طبقه تکامل یافته است؛ اشتباهی که باعث شد پروسه تولید و بازتولید بورژوازی را درست درک نکند و خطر رجعت سرمایه داری را تنها در توطئه افراد و محافل و یا در بوروکراسی و خرابکاری ”روسای محلی“ و یا تهدیدات سرمایه‌داری جهانی جستجو کند. به این ترتیب، اگر طبقات در جامعه سوسیالیستی وجود ندارند، دیکتاتوری پرولتاریا علیه کی، برای چه و



میلیون نفر، درگیر آن شدند.

در دوران انقلاب فرهنگی پیشرفت عظیمی در درک تئوریک در مورد پروسه‌ی رجعت سرمایه داری صورت گرفت. سرمایه داری در عرصه اقتصاد (زیربنا) مدام خود را بازتولید می‌کند - تولید کوچک، حق بورژوازی (دستمزد برابر برای کار برابر)، وجود کالا و روابط کالائی، تضاد کار فکری و یدی، تضاد میان شهر و روستا، تضاد جنسیتی و غیره. آنچه استالین اصولا درک نکرد، تولید و بازتولید سرمایه‌داری در عرصه روبنا بود. مائو، با دید دیالکتیکی خود، تاکید کرد که در ساختمان سوسیالیسم، بر خلاف ساختمان سرمایه‌داری، روبنا نقش تعیین کننده را ایفا می‌کند. اقتصاد سوسیالیستی بطور خودبخودی از درون اقتصاد سرمایه‌داری سر بر نمی‌آورد؛ اقتصاد سوسیالیستی را باید آگاهانه و با برنامه، قدم به قدم و در طول مبارزه علیه نظام کهنسال طبقاتی ساخت. این چیزی نیست جز نفی دنیای کهن و ساختن نظامی که در تضاد با آن است. عامل این سازندگی حزب است که با استفاده از قدرت دولتی، نظام کهن را نفی می‌کند و نظام جدید را می‌سازد. اما دولت و دولتی کردن اقتصاد نه تنها به معنی سوسیالیستی کردن نیست بلکه دولت، این محصول تاریخی نظام طبقاتی، خود از مهمترین منابع بازتولید روابط سرمایه داری است. سهم بزرگ مائو در تکامل تئوری مارکسیستی در این جاست که تاکید کرد: اگر می‌خواهید بدانید بورژوازی در کجا سنگر می‌گیرد، به حزب نگاه کنید. حزب، مانند دولت، محصول جامعه طبقاتی است و تعلق آن به طبقه کارگر، نه از طریق تعداد اعضای کارگری آن، بلکه با درستی خط سیاسی و ایدئولوژیک آن تعیین می‌شود. اگر حزب، که مقام رهبری ساختمان سوسیالیسم را بر عهده دارد، خط سیاسی و ایدئولوژیک سرمایه‌داری را در پیش گیرد، بجای سوسیالیسم سرمایه‌داری رشد خواهد کرد. لزوم انقلاب فرهنگی، آنهم بصورت مداوم، را می‌توان در این جا یافت: اگر حزب و دولت، خودشان محصول جامعه طبقاتی هستند و اگر در ساختمان سوسیالیسم نقش تعیین کننده بر عهده دارند، پس چگونه می‌توان سوسیالیسم را با ارگانهای باقیمانده از جامعه‌ی طبقاتی (دولت و حزب) ساخت و سپس برای رسیدن به جامعه بی طبقه (کمونیسم) آنرا نفی کرد؟ چگونه می‌توان این تضادها را حل کرد؟ پاسخ مائو انقلاب فرهنگی، آنهم بشیوه‌ای مکرر، از طریق غلبه آگاهی بر ماده به این ترتیب که تئوری مارکسیستی توسط کارگران و دهقانان و وحدت با اقشار غیر پرولتری، درک شده و بکار گرفته شود: حتی شیوه‌های رویا پردازی دچار انقلاب شود.



چگونه اعمال می‌شود؟ جامعه‌ی بی طبقه، جامعه کمونیستی است و وجود چنین جامعه‌ای در شرایط سالهای ۱۹۳۰ و حتی چندین دهه پس از آن متصور نبود.

انقلاب فرهنگی، بر خلاف تصفیه‌های استالین، بر اساس درک روشن از طبقات و مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی، به یک کلام با درک روشن از دوستان و دشمنان سوسیالیسم، صورت گرفت. بطور مثال مائو به توده‌ها فراخوان داد که "مقرهای فرماندهی را بمباران کنید". منظور از مقرهای فرماندهی، آن دسته از رهبران حزب بود که راه سرمایه‌داری را در پیش گرفته بودند. استالین تجربه رجعت سرمایه‌داری در یک کشور سوسیالیستی را نداشت و درک تئوریک او از این پروسه در تضاد با درک مارکس (مثلا در "نقد برنامه گوتا") و لنین (در مقاله "در باره سیاست و اقتصاد در عصر دیکتاتوری پرولتاریا" - ۱۹۱۹) بود. هدف انقلاب فرهنگی چین، جلوگیری از رجعت سرمایه‌داری، آنطور که در شوروی اتفاق افتاد، و گسترش و تعمیق مبارزه برای ساختمان سوسیالیسم بود. مائو، معتقد بود که جامعه سوسیالیستی، جامعه‌ای طبقاتی است و در سراسر دوران سوسیالیسم، که دورانی طولانی است، طبقات و مبارزه‌ی طبقاتی وجود خواهد داشت و طبقه سرنگون شده‌ی سرمایه‌داری تلاش خواهد کرد که قدرت را دوباره گرفته و سرمایه‌داری را احیاء کند. در جریان انقلاب فرهنگی، پروسه‌ها، سرچشمه‌ها و عوامل رجعت سرمایه‌داری مورد بررسی و مجادله قرار گرفت. و توده‌های کارگر و دهقان و روشنفکر، در سطح ده‌ها



به این ترتیب انقلاب فرهنگی - نه در تئوری و نه در پراتیک - هم سنخ تصفیه‌های استالین نبود. انقلاب فرهنگی دارای آماج طبقاتی روشن و برنامه اجتماعی روشن بود: سرنگون کردن رهروان سرمایه‌داری از مقامات حزبی و دولتی برای تعمیق ساختمان سوسیالیسم و ممانعت از احیاء سرمایه‌داری، محدود کردن حق بورژوازی و بقیه شکاف‌های بجای مانده از عصر بورژوازی. رهروان سرمایه‌داری - از جمله دن سیائو پین - برنامه‌ی بیست ماده‌ای برای احیای سرمایه‌داری را اعلام کرده بودند. دو راه، دو جهت، دو طبقه با دو برنامه اجتماعی متفاوت در مقابل هم صف آرایی کردند. مائو معتقد به اعمال خشونت (زندانی کردن و اعدام) رهروان سرمایه‌داری نبود زیرا خاک سوسیالیسم بهر حال اینان را تولید می‌کرد و با حذف فیزیکی رهبران‌شان مسئله حل نمی‌شد و کسان دیگری جای آنان را می‌گرفتند. اما همانطور که در انقلاب فرانسه، جناح معتدل و محافظه کار بورژوازی کودتا کرد و با نهایت خشونت جناح ژاکوبینی را سرکوب کرد، رهروان سرمایه‌داری در چین، بهمان شیوه، از طریق توسل به کودتا و زندانی کردن و اعدام رهبران سوسیالیسم، قدرت خود را تثبیت کردند. به نظر می‌رسد آنچه مائو در باره تبدیل تضادهای درون خلق به تضادی بین خلق و دشمن گفته است و ژیزک به آن اشاره می‌کند، در اواسط سالهای ۱۹۷۰ در چین صورت گرفت اما رهروان سرمایه‌داری با پیشدستی تضاد را به نفع خود حل کردند.

ژیزک می‌گوید خراب کردن آثار قدیمی در جریان انقلاب فرهنگی نفی حقیقی گذشته بشمار نمی‌رفت بلکه شاهدهی بود بر ناتوانی در غلبه بر گذشته (ص ۲۵). با توجه به آنچه گفته شد، خراب کردن مجسمه‌ها و برخی آثار جامعه کهن در دستور کار انقلاب فرهنگی قرار نداشت، آنچه رویداد محصول شکوفائی عزم انقلابی بود: "شورش بر حق است!" در این پروسه، ده‌ها میلیون نفر شرکت کردند و حرکات نادرست و ناشایستی هم در برخورد به آثار کهن و همچنین به افراد وابسته به آن، روی داد که در جریان یک انقلاب عظیم، بسیار "نرمال" است.

ژیزک در مقدمه کتاب به استفاده‌ی ارتش اسرائیل از دعاوی تئوری دیلوز و گواتاری در سرکوب فلسطینی‌ها اشاره می‌کند. وی بدون اینکه این دو را متهم به استعمارگری و نظامی‌گری کند، نشان می‌دهد که تئوری آنها در چارچوب نظام اقتصادی و ایدئولوژیک - سیاسی سرمایه‌داری معاصر می‌گنجد. آنگاه ژیزک این سوال را مطرح می‌کند:

در این صورت چگونه می‌توانیم نظامی (سرمایه‌داری) را که اصلش بر انقلابی کردن مدام خودش استوار است، انقلابی کنیم؟ این شاید سوال

مرکزی امروز است و به این طریق است که باید امروز مائو را تکرار کرده و پیام او را برای صدها میلیون از انسان‌های پامال شده ی بی نام و نشان بازآفرینی کنیم، یک پیام ساده و دلسوزانه شجاعت: "بزرگی چیزی نیست که از آن بترسیم. بزرگ را کوچک سرنگون می‌کند. کوچک بزرگ می‌شود.

ژیزک به نقل از مائو می‌گوید:

ما قاطعانه صلح می‌خواهیم و علیه جنگ هستیم. اما اگر امپریالیست‌ها اصرار دارند که جنگ دیگری راه بیندازند، ما نباید از آن بترسیم. برخورد ما به این مسئله همانست که به هر آشوب دیگر می‌کنیم: اولاً، ما مخالفت آنیم. ثانیاً، از آن نمی‌ترسیم. اگر امپریالیست‌ها اصرار کنند که جنگ جهانی سوم را راه بیندازند، بدون شک چند صد میلیون انسان دیگر بسوی سوسیالیسم خواهند رفت و آنوقت برای امپریالیست‌ها فضای زیادی در کره زمین باقی نخواهد ماند.

ژیزک می‌گوید طرد کردن این کلمات تحت عنوان ژست توخالی رهبری که حاضر است میلیون‌ها انسان را فدای اهداف سیاسی خود کند، کار آسانی است. اما این کلمات یک پیام اساسی در بر دارد: "نباید بترسیم". آیا این تنها رویکرد درست به جنگ نیست: اولاً ما علیه آن هستیم؛ ثانیاً، از آن نمی‌ترسیم!" یقیناً چیزی ترسناک در این رویکرد نهفته است - اما این ترور نهفته در آن، شرط آزادی است." (ص ۲۸)

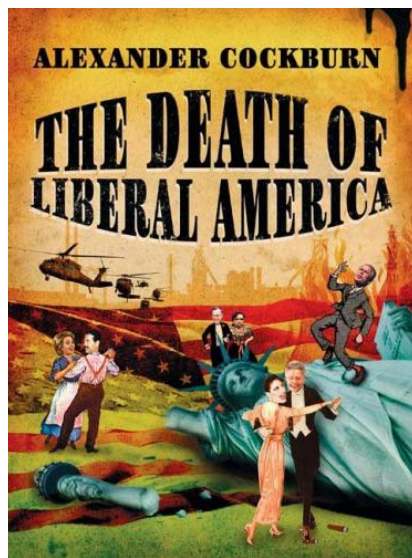
در پایان، ژیزک خواننده و اکثریت مردم استشارشده و ستم‌دیده دنیا را دعوت می‌کند که از هیولای سرمایه‌داری امپریالیستی وحشت نکنند و با شجاعت و درایت روبسپیر، لنین و مائو به مقابله با آن برخیزند. او خودش با تالیف این سه کتاب و با تحلیلی که از این سه شخصیت انقلابی کرده است، شجاعت و درایت خود را آشکار کرده است. با یاری گرفتن از تز یازدهم مارکس در مورد فویرباخ می‌توان گفت که ژیزک، در این سه کتاب هم دنیا را تفسیر کرده و هم به تغییر آن دست زده است. بدون تردید، بسیاری از تحلیل‌هایی که در مورد هر سه چهره انقلابی کرده است قابل بحث و جدل، تأیید یا رد کردن است. امیدوارم این بحثها در صفحات سامان نو، و در سایر نشریات، در نشست‌ها و مراوده‌های خصوصی، جای باز کنند. به جا خواهد بود اگر ترجمه‌ی سریع این کتاب‌ها در الویت مترجمین متعهد قرار گیرد.

* * *



کتاب به بررسی سرمایه‌ی مارکس اختصاص داده شده، هنوز از نظر تحلیلی بدیع هستند. هیچ متفکر دیگری رابطه‌ی فرایند نگارش کتاب سرمایه و مقوله‌های تئوریک آن را با جنگ داخلی آمریکا (۱۸۶۱-۱۸۶۵)، مبارزه‌ی بردگان سیاه با نظام بردگی و سپس دموکراسی رادیکال کمون پاریس ۱۸۷۱ بررسی نکرده است. هم‌چنین اهمیت تحلیل دونایفسکایا از مفاهیم بدیع و انسان‌باور گروندریسه و جلد اول و دوم و سوم کتاب سرمایه به چالش او در مقابل نظام‌های «کمونیستی» اردوگاه شرق و سرمایه‌داری غربی دهه‌ی ۱۹۵۰ محدود نمی‌شود. او بنیاد دیالکتیکی و انسان‌باور کل نقد مارکس را از اقتصاد سیاسی مورد توجه قرار می‌دهد.

مارکسیسم و آزادی چند مقدمه‌ی خواندنی از جوئل کوول، هربرت مارکوزه و خود رایا دونایفسکایا دارد و در انتهای کتاب آخرین مقاله‌ی علمی وی در ۱۹۸۷ آورده شده تا فاصله دو دهه‌ی ۱۹۵۰ و ۱۹۸۰ پر شود.



The Death of Liberal America
Alexander Cockburn
Verso
\$26.95

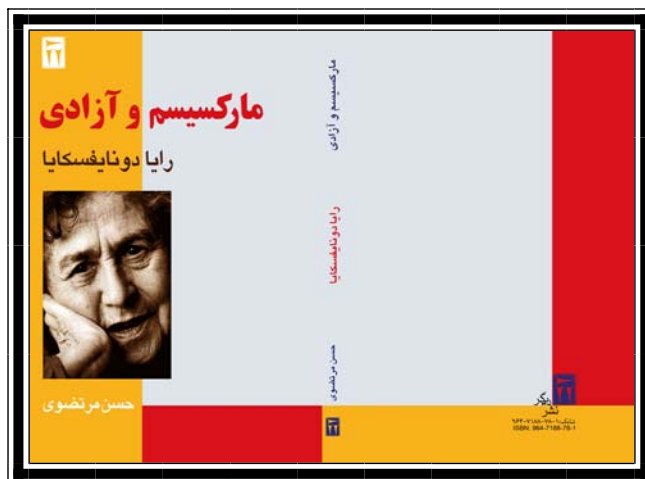
مرگ آمریکای لیبرال

نویسنده: الکساندر کوکبورن

انتشارات ورسو

قیمت: ۲۶/۹۵ دلار

کتاب «مرگ آمریکای لیبرال» بیانگوی آسیب‌شناسی و تحلیل بحران



مارکسیسم و آزادی

نویسنده: رایا دونایفسکایا

ترجمه: حسن مرتضوی و فریدا آفاری

انتشارات دیگر

تیراژ: ۱۲۰۰

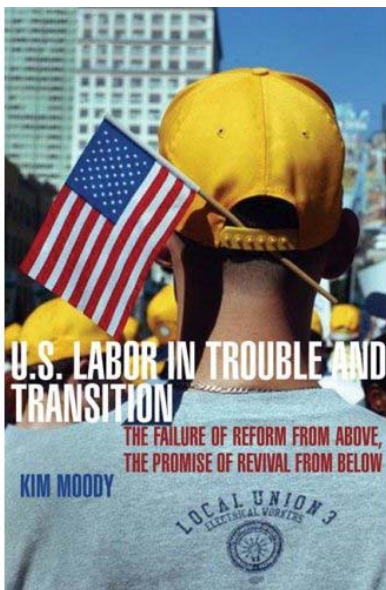
تعداد صفحات: ۲۱۳

قیمت: ۳۰۰۰ تومان

رایا دونایفسکایا (۱۹۱۰-۱۹۸۷)، فیلسوف، نویسنده و فعال سیاسی روسی-آمریکا در سال ۱۹۵۸ کتاب **مارکسیسم و آزادی** را انتشار داد. این کتاب همراه با دو کتاب **فلسفه و انقلاب** (به ترجمه‌ی مترجمان یادشده) و **رزا لوکزامبورگ، آزادی زنان و فلسفه‌ی انقلاب مارکس** سه‌گانه‌ی مشهور وی را تشکیل می‌دهد. انتشار **مارکسیسم و آزادی** چه در زمان خود که بدیل‌های مائویستی و استالینیستی چشم‌انداز مبارزه علیه سرمایه‌داری و امپریالیسم را ترسیم می‌کردند و چه اکنون که سرمایه‌داری خود را پیروز می‌داند و فعالان چپ نیز مارکسیسم را مرده قلمداد می‌کنند، دیدگاهی متمایز را ارائه می‌کند که خود او آن را انسان‌باوری مارکسیستی می‌نامد. این اثر تولد فلسفه‌ی انسان‌باور مارکس را در رابطه با سه چالش بررسی می‌کند: فلسفه‌ی هگل، اقتصاد سیاسی اسمیت و ریکاردو و سوسیالیسم پی‌یر پرودون و فردیناند لاسال. فصل‌هایی که در این

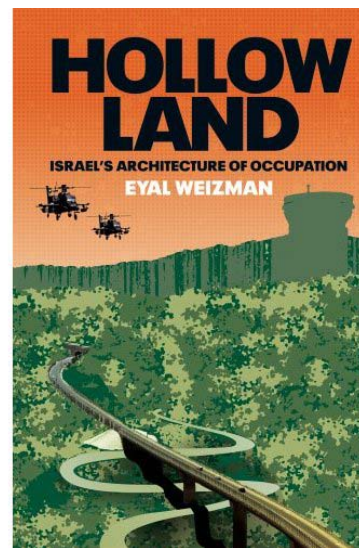


سیاسی‌ی که اشغال مستعمراتی اسرائیل فراهم آورده است. وایزمن سیر و سیاحتی از حریم هوایی و و ژرفای پنهان‌شده‌ی سرزمین‌های اشغالی کرانه‌ی غربی رود اردن و غزه می‌کند. او راز سازوکار کنترل، سیاست دگردیسی سرزمین‌های اشغالی و نظریه‌پردازی ریاکارانه‌ی صهیونیست‌ها را برملا می‌سازد. وایزمن ویژگی برنامه‌های اشغال‌گرانی که با بهره‌وری از موانع طبیعی و ساخت و سازی، ذره ذره سرزمین فلسطینی‌ها را می‌بلعد افشا ساخته است. وی با پژوهش خود نشان داده است که چگونه صهیونیسم سالهاست از بهانه‌تراشی برای پژوهش‌های باستان‌شناسی، تا برنامه‌ریزی و ساختن شهرک‌های یهودی‌نشین، و از دامن زدن به گفتمان کنونی حاکم تا به راه اندازی جنگ‌های شهری، می‌کوشد سیاست‌های استعماری خود را برای چیرگی کامل بر سرزمین و مردم ستم‌دیده‌ی فلسطین به مرحله‌ی اجرا بگذارد. آیل وایزمن کل سامانه‌ی سیاسی اسرائیل که در کانون این پروژه‌ی پیچیده و زجرآور نو-استعماری قرار گرفته است را مسئول و مجرم می‌داند.



U.S. Labour In Trouble and Transition
The Failure of Reform from Above,
The Promise of Revival from Below
Kim Moody
Verso
\$29.95

ذاتی سیاسی ده سال گذشته‌ی آمریکا است. کوبورن از ماجرای مونیخا لوینسکی، تا سقوط فرهنگی و دخالت‌های فاجعه‌آور سیاست خارجی آمریکا - به ویژه پس از یازدهم سپتامبر - را مورد بررسی قرار داده است. افشای ناکامی سیاست مزورانه‌ی جاری آمریکا توسط جورج بوش و شرکاء، و همچنین سالوسی و دربیوزگی حزب دموکرات در کانون این کتاب قرار دارد. در لابلای صفحه‌های "مرگ آمریکای لیبرال" نقد هوشمندانه، پرشور و متعهد یک نویسنده را می‌توان یافت. نوشتاری که الکساندر کوبورن را از دیگر روزنامه‌نگاران امروز آمریکا متمایز می‌سازد.



Hollow Land
Israel's Architecture of Occupation
Eyal Weizman
Verso
\$34.95

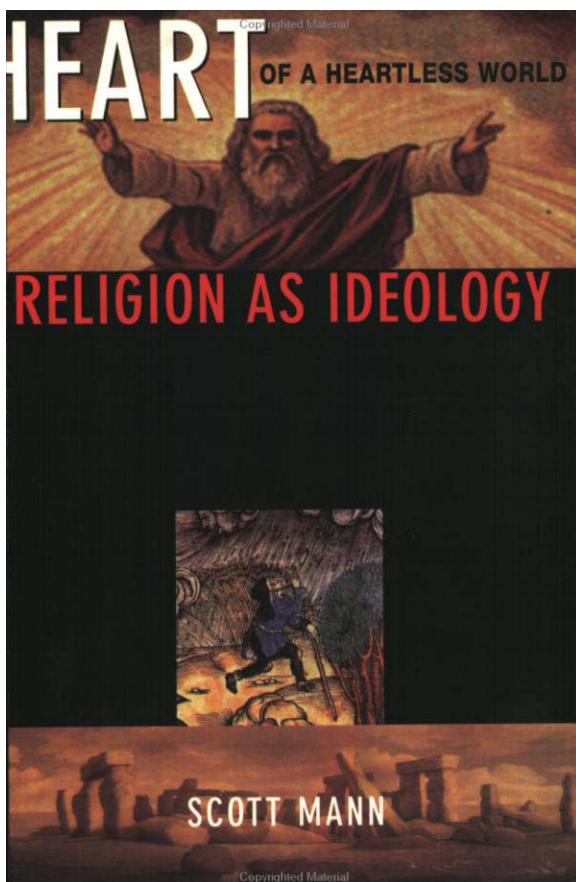
سرزمین پوچ

نویسنده: آیل وایزمن
 انتشارات ورسو
 قیمت: ۳۴/۹۵ دلار

کتاب "سرزمین پوچ" پژوهش پیش‌گویانه‌ای است در باره‌ی فضای



Heart of a Heartless World
Religion as Ideology
Scott Mann
Black Rose Books
\$24.99



وجدانِ دنیای بی‌وجدان

مذهب همچون ایدئولوژی

نویسنده: اسکات مان

انتشارات بلک رز بوکس

قیمت ۲۴/۹۹ دلار

اسکات مان عنوان این کتاب را بدون دلیل انتخاب نکرده بود؛ از منظر کارل مارکس دین تنها افیون توده‌ها نیست، بلکه باورهای مذهبی به مثابه‌ی "وجدانِ دنیای بی‌وجدان" هم عمل می‌کنند. در این راستا باید

کارگر آمریکایی گرفتار و در گذار

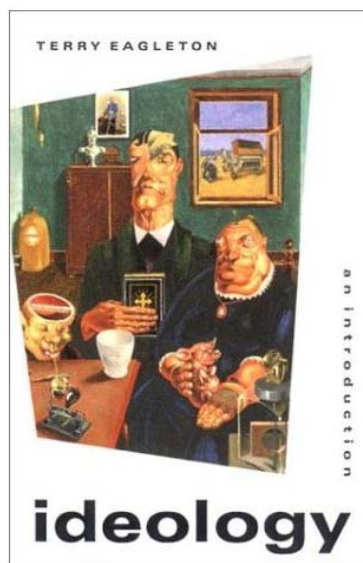
ناکامی اصلاح از بالا، وعده‌ی احیاء از پایین

نویسنده: کیم مؤدی

انتشارات ورسو

قیمت: ۲۹/۹۵ دلار

کتاب "کارگر آمریکایی گرفتار و در گذار" در باره‌ی سرگذشت زوال اتحادیه‌های کارگری آمریکاست. انشعاباتی که پس از داستان غم‌انگیز ادغام اتحادیه‌های کارگری و نهادهای مدیران و کارفرمایان روی داد. اما کیم مؤدی برخاستن جنبش نوین کارگران مهاجر را به فال نیک گرفته و با نگاهی به آینده، تشکل‌های خودسازمانده‌ی کارگران را زمینه‌ساز زایش و افزایش جنبش از پایین طبقه‌ی کارگر آمریکا ارزیابی کرده است.



Ideology
An Introduction
Terry Eagleton
Verso
\$ 22.95

ایدئولوژی

نویسنده: تری ایگلتون

انتشارات ورسو

قیمت ۲۲/۹۵ دلار

ایدئولوژی در جهان مدرن، در همه‌ی عرصه‌ها به عنوان یک واقعیت اجتماعی حضور دارد. اما، ایدئولوژی به عنوان یک فرایافت، کمتر درک شده است. کتاب "ایدئولوژی" به نحوی نگارش یافته است که هم برای کسانی که تازه با این مفهوم آشنا شده‌اند، و هم برای کسانی که سالهاست آشنایی دارند، قابل استفاده است. تری ایگلتون معانی گوناگونی که ایدئولوژی در یک فرایند تاریخی، از عصر روشنگری تا دوران "پست مدرن"، یافته است را مورد پژوهش قرار داده است.



”جواهر لعل نهرو“ و ”گاندی“ را خواند و با افکارشان آشنا شد. نویسنده با نگاه نافذ اجتماعی / روان شناسانه‌ی خود که در جای جای کتاب رد آن را می‌توان دید به زندگی چه پرداخته است.

نویسنده با اعضای خانواده، و بسیاری از دوستان، نزدیکان و همکلاسی‌های ارنستو مصاحبه و گفتگو کرده است. وی برای بیشتر شکافتن شخصیت و روحیه‌ی چه از آنان نقل قول فراوان آورده است. کورمیه برای نشان دادن چه واقعی به اسناد و مدارک موجود در روزنامه‌ها و دیگر منابع نیز استناد کرده است.

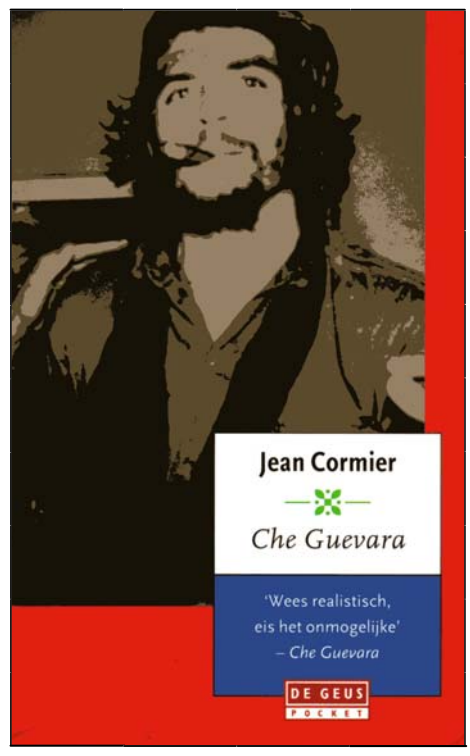
”هیلدا گه‌وارا گاده‌آ“ Hilda Guevara
Gadea مسن‌ترین دختر ”چه“ و ”آلبرتو

گرانادو خیمنز“ Albero Granado Jimenz دوست و همسفر ارنستو، در نوشتن این کتاب با ژان کورمیه همکاری کرده‌اند و این کار تأثیری زیادی بر مستند بودن کتاب داشته است.

آنچه که از همان ابتدا نظر خواننده را جلب می‌کند، آوردن نشانی‌های دقیق با توضیحات لازم است که تکرار و زیاده روی در این کار می‌توانست به کل اثر لطمه بزند. ولی نویسنده با موفقیت این کار را انجام داده است. کورمیه با پرداختن به کودکی، نوجوانی و جوانی ارنستو، شکل‌گیری تدریجی شخصیت او به چه قهرمان و سمبل افسانه‌ای جوانان امروز را نشان می‌دهد.

ارنستو نخستین‌بار در یک باشگاه راگبی با جمله‌ی ”یکی برای همه، همه برای یکی“ آشنا شد. جمله‌ای که در تمام عمر سرلوحه‌ی اندیشه و کنش‌گری او گردید. خواننده با مطالعه‌ی سیر دوره‌ی نخستین زندگی ارنستو، به راحتی در می‌یابد که پیوستن او به مبارزه و انقلاب، امری اتفاقی نبوده است. نویسنده، با آگاهی و توانایی زیاد، مسئولانه زندگی و مرگ چه را در برابر خواننده‌ی کنجکاو قرار داده است؛ زندگی انسانی که حتا پس از مرگ تولدی دوباره یافته است.

کتاب ”چه گه‌وارا“ در سال ۱۹۹۵ در فرانسه توسط انتشارات ”DU ROCHER“ (دو روشه) انتشار یافته است. این کتاب تاکنون به زبان‌های مختلف ترجمه و تجدید چاپ شده است.



تاکید کرد که سهم سه نفر در دگرگونی دانش و اندیشه‌ی انسان مدرن بی‌همتا بوده است؛ کارل مارکس، چارلز داروین و زیگموند فروید. اسکات مان در این کتاب به ویژه با بهره‌وری از تبیین فلسفی و نظری مارکس و علم روانشناسی فروید به ژرفای علل باورهای مذهبی انسان پرداخته است. نویسنده تلاش ورزیده است که از یک سو، با استفاده از روش ماتریالیسم تاریخی، و از سوی دیگر، با تمرکز بر روی نقش خانواده، روان و ضمیر ناخودآگاه، سرچشمه‌ی پیدایش و گسترش مذهب را در تاریخ زندگی انسان بیابد.

* * *

چهره‌های چه‌گوارا

مسعود معمار

”ژان کورمیه“ Jean Cormier در کتاب ”چه‌گه‌وارا“ تلاش کرده چهره‌ی قهرمان افسانه‌ای را بزدايد، بی‌پیرایه به او نزدیک شود و نشان دهد چگونه و در چه شرایطی ارنستو چشم بر جهان گشود و اصل و نسب پدر و مادرش چه بود. مادر ارنستو به ادبیات فرانسه علاقه داشت و از همان ابتدا برای ارنستوی کوچک قصه می‌خواند. پدر نیز به سازماندهی تیم‌های راگبی مشغول بود.

نویسنده‌ی کتاب کوشش ورزیده تا نشان دهد که بیماری آسم ارنستو که از همان کودکی به آن مبتلا گردید، چه تأثیری بر او و خانواده‌اش نهاده است و اعضای خانواده چگونه با مسئولیت‌پذیری زیاد تمام تلاش خود را برای بهبود کودک انجام داده‌اند.

ژان کورمیه، بدون پرداختن به حواشی و زبان‌بازی‌های ادبی، به ارنستو نزدیک شده و با شواهد و مدارک، رشد و نمو او را نشان می‌دهد. وی خواننده را با زندگی چه‌گه‌وارا آشنا می‌سازد و آشکار می‌نماید که چرا ارنستو، بر خلاف انتظار همه، به تحصیل پزشکی جذب شد و چگونه از همان دوران کودکی با دیدن زندگی دردناک سرخ‌پوستان به آنان نزدیک شد؛ با آنان همدردی کرد و...

کورمیه با نثری روان نشان داده است که چگونه ارنستو، کتابهای

